

## آیا 28 امرداد اجتناب ناپذیر بود؟

آگوست 16، 2010 - 11:08 ق.ظ.



### باز خوانی یک نگاه

با مطالعه ی همه جانبه و بدور از نگاه تنگِ حقیرِ فردی و گروهی و موضعِ حق به جانب گرفتن و جانبِ مقابل را تخریب کردن، می شود نتیجه گرفت که 28 امرداد هم اجتناب پذیر بود و هم اجتناب نا پذیر.

اجتناب پذیر بود به این شرط که نیروهای درگیر در این رویداد، با انعطاف و تعامل نسبت به یکدیگر به یک تعادل مواضع می رسیدند و از زیاده خواهی و یکدنده گی و در نظر نگرفتن بُعد دیگر قضیه پرهیز می کردند.

چون بحثِ موردِ نظر حول احتمالات دور می زند، لازم می بینیم از علم احتمالات کمک بگیریم تا این موضوع تاریخی که سبب سازِ دشمنی و کینه در بین ایرانیان گردیده است، قابل فهم گردد. در علم ریاضیات فصلی است بنام احتمالات یا حساب احتمالات که قوانین کوانتم بر همین علم احتمالات استوار است. والا در عالم منطق و خاصیت ماده نمی شود ذره را در حرکت خطی، دورانی و موجی ثابت فرض کرد بلکه نقش احتمال را در این تئوری در نظر می گیرند و با معادله شرودینگر موقعیت ذره را در حرکات نوری- کوانتمی حساب می کنند.

حال با وام گرفتن از این علم می شود قضاوت کرد که احتمال به وقوع نیوستن رویداد 28 امرداد وجود داشت. به شرطی که آقای دکتر محمد مصدق با رهبری مدیرانه و با در نظر گرفتن منافع جناح مقابل و رعایت موازنه قدرت جهانی از منافع ملی " ممکن " و نه غیر ممکن دفاع می کرد و تحت تأثیر عناصر بی سواد و متعصب، حول مسئله نفت و تأثیر آن در معادله ی جهانی که در پیرامون ایشان فراوان بودند، قرار نمی گرفت. زیرا در مراجعه به تاریخ و مطالعه ی شکل گیری این رویداد می توان در این باره منصفانه قضاوت کرد که آقای دکتر محمد مصدق در مرحله ی بحرانی و نهاییِ دعوای نفت، دلیل یکدنده گی، تنگ نظری و زیاده خواهی بهترین فرصتِ ممکنِ وقت را که دومین طرح و پیشنهاد مشترک چرچیل - ترومن بود، رد کرد. طرح و پیشنهادی که می توانست منافع ملی ایران را به نحو شایسته و ممکن نسبت به گذشته و در رابطه با منافع و موازنه ی قدرت جهانی تأمین کند و از دست دادن این فرصت تاریخی و نسبتاً طلایی از جانب مصدق، سبب گردید که هر گونه بلند پروازی و زیاده خواهی او را به یأس تبدیل کند و حمایت های بی دریغ دیروزی از او را به دشمنی با او تبدیل نماید. بطوری که تداوم این حرکت سبب شد که یاران صدیقِ دیروزی اش از او فاصله بگیرند تا مبادا در غرقابِ ویرانیِ ایران شریک شوند.

نمونه اش حسین مکی، دکتر بقایی، شمس قنات آبادی، حائری زاده و... تا حدودی ملکی بوده است. بطوریکه از لحظه ی آن آخرین تصمیم، سقوط ایشان تدریجاً شتاب گرفت و 28 امرداد روز نهایی و تعیین کننده آن بود.

حال با این توضیحات بینیم که قانون، اصول و شرایط ملی شدن صنعت نفت چیست و طرح نهایی مشترک چرچیل - ترومن چه می گوید؟

اصول و شرایط ملی شدن صنعت نفت به قرار زیر است:

1- تصدیق و قبول اصل ملی شدن نفت و حاکم بودن آن بر کلیه شئون صنعت نفت ایران.  
2- قرار گرفتن همه ی عملیات صنعت نفت در دست دولت ایران با پیش بینی تشکیل شرکت ملی نفت ایران و با این تفاهم که هیچ قسمت از عملیات مزبور به سازمانی واگذار نشود که به تمام معنی مجری تصمیمات دولت ایران نباشد.

3- مجاز بودن استفاده از کارشناسان خارجی به شرط اجرای ترتیباتی برای گماشتن تدریجی ایرانیان به جای آنها.

4- فروش نفت به مشتریان شرکت سابق به مقادیری که قبلاً مورد معامله بوده با این شرط که مشتریان نسبت به مقادیر زاید بر آن با تساوی شرایط، حق تقدم خواهند داشت.

5- تعلق کلیه درآمد نفت و فرآورده های نفتی به دولت ایران با این تفاهم که تحویل گیرنده نفت ایران هیچگونه انتفاعی جزء تحت عنوان معامله خرید نخواهد داشت.

6- رسیدگی به دعاوی و مطالبات حقه شرکت سابق و دعاوی و مطالبات متقابل ایران با پیش بینی تودیع 25 درصد از عایدات خالص نفت به منظور پرداخت غرامت به شرکت سابق.

حال بینیم که چه پیشنهاداتی از طرف مقابل به دکترا مصدق داده شد. در مجموع شش پیشنهاد و یک اصلاحیه بر آخرین پیشنهاد به دولت مصدق داده شد که عبارتند از:

1- پیشنهاد میسیون جکسون عضو هیئت مدیره شرکت نفت انگلیس و ایران

2- پیشنهاد میسیون هارمن فرستاده مخصوص رئیس جمهور آمریکا

3- پیشنهاد میسیون استوکز وزیر کابینه انگلیس

4- پیشنهاد بانک جهانی

5- اولین پیشنهاد مشترک چرجیل - ترومن

6- دومین پیشنهاد مشترک چرجیل - ترومن

7 - اصلاحیه دومین پیشنهاد مشترک چرجیل - ترومن - روزولت.

این پیشنهادات در آغاز با دادن امتیازات کم و گرفتن امتیازات زیاد شروع شد و در تداوم خود به جایی رسید که نقطه تعادل آن بود و عبور از آن در آن شرایط، دیگر ممکن نبود و می دانیم که

علم سیاست، علم شناخت فرصت ها است و هم چنین علم شناخت ممکنات. اگر سیاستمدارو یا دولتمردی، در شرایط تاریخی و تعیین کننده نتواند منافع ملی کشورش را در یک شرایط بسیار پیچیده ی تضادها که در آن چند کشور دخیل هستند، تشخیص بدهد و شهادت واقفدار در جهت کسب منافع ملی و استقلال کشورش را نداشته باشد، آن سیاستمدار و دولتمرد، مرگ تاریخی اش بسر آمده و بایستی از گردونه تاریخ، در حوزه ی سیاست و مصدر کار بودن، حذف شود و جایش را به سیاستمداری واگذار کند که از توانایی برتری در صحنه ی سیاست برخوردار است.

دکتر مصدق علی رغم صداقت و پاکی و ایمان به سربلندی ایران نتوانست عمق تضادهای موجود را تشخیص دهد و عاقبت در اثر زیاده خواهی اش همه ی آنچه را که به دست آورده بود، یکجا از دست داد.

زیرا دومین پیشنهاد مشترک چرجیل - ترومن با مقررات قانون ملی شدن صنعت نفت منطبق

بود و بدون شک بهترین پیشنهادی بود که به دولت ایران تسلیم گردید. زیرا شروط 1 و 2 و 3

یعنی اصل ملی شدن و واگذاری اداره کامل عملیات نفتی به دولت ایران و استفاده از

کارشناسان خارجی به شرط جایگزینی تدریجی آنان توسط ایرانیان را بدون هیچ قید و شرطی می پذیرفت. در باره شرط 4 یعنی صادرات و فروش نفت، پیشنهاد می نمود که بر اساس آن یک

کنسرسیوم بین المللی متشکل از تعدادی شرکت های نفتی جهان آزاد که در آن شرکت

سابق نیز عضویت داشته اند، با شرکت ملی نفت ایران قرارداد دراز مدت برای خرید مقادیر

عمده ی نفت ایران منعقد نماید و بخصوص این حق را برای ایران قائل می شد که مقادیر تولید

مازاد بر فروش به کنسرسیوم را مستقیماً در بازارهای جهان به فروش رساند.

در مورد شرط 5 یعنی موضوع درآمد و سهم منافع فروش اصولاً معلوم بود که تحت شرایط آن

زمان استفاده ایران از تمام درآمد فروش بر مبنای بهای رسمی بازار، غیر ممکن بود زیرا ایران

مجبور بود نفت خود را یا با وساطت شرکت های بزرگ بین المللی که صاحب کلیه وسائل

پالایش و حمل و نقل و

توزیع بودند، به فروش رساند که در آن صورت طبق شرایط معمول در سایر کشورهای تولید

کننده، تنصیف درآمد فروش با آنها لازم می آمد یا با زحمات زیاد مستقیماً به بازارهای جهان

برساند که در آن صورت اعطای تخفیف های عمده به خریداران لازم می گردید. کما اینکه

معاملات محدودی که شرکت ملی نفت با خریداران ژاپنی و ایتالیائی انجام داد همگی متضمن

اعطاء تخفیف به میزان پنجاه درصد از بهای رسمی بازار بود که با روش اول تفاوتی نداشت.

در مورد شرط 6 یعنی رسیدگی به دعاوی و مطالبات حقه ی طرفین پیشنهاد شده بود مسئله تعیین غرامت به دیوان داوری بین المللی لاهه واگذار گردد که بر مبنای ضوابط و شرایطی که دولت انگلیس در مورد ملی کردن صنایع ذغال سنگ آن کشور عمل نموده بود به دعاوی ایران و شرکت سابق نفت انگلیس و ایران رسیدگی و اتخاذ تصمیم نماید. ضمناً برای رفع مضیقه مالی ایران پرداخت کمک مالی اولیه از طرف دولت آمریکا به میزان صد میلیون دلار که به تدریج از طریق خرید نفت مستهلک گردد، در این پیشنهاد منظور شده بود.

در اصلاحیه دومین پیشنهاد مشترک چرچیل - ترومن - روزولت که در فوریه 1953 توسط لویی هندرسن سفیر آمریکا در تهران به دکتر مصدق ارائه شد و آخرین پیشنهاد تسلیمی به دولت ایران بود، کلیه اصول و شرایط مندرج در پیشنهاد مشترک دوم بجا باقی مانده و اضافه شده بود که از نظر ایجاد تسهیلات بیشتر مالی برای دولت ایران در مورد تسویه حساب غرامت که از طرف دیوان داوری بین المللی لاهه تعیین خواهد شد، پرداخت غرامت در هر سال از بیست و پنج درصد درآمد خالص فروش نفت بیشتر نگردد و این کاملاً با اصل ششم ملی شدن صنعت نفت مطابقت داشت.

طبق نوشته آقای دکتر فؤاد روحانی در کتاب " زندگی سیاسی مصدق "، دکتر مصدق شخصاً با آخرین پیشنهاد چرچیل - ترومن موافق بود و اکثر مشاورانش نیز همین نظر را داشتند. اما مهندس حسینی و دکتر شایگان معتقد بودند که این طرح یک دام حقوقی است که اگر ایران در آن قدم گذارد، سقوطش حتمی است. آقای دکتر روحانی می نویسد:

" این مطلب منکی به اطلاع شخصی نگارنده است به این شرح که عصر روز 18 اسفند دکتر مصدق سهام السلطان بیات، رئیس شرکت ملی را احضار کرد و با خوشوقتی اظهار داشت که کار نفت بخوبی انجام یافته است و از او خواست که صبح روز بعد او و اینجانب ( بعنوان مشاور حقوقی ) نزد ایشان برویم تا دستوری در این زمینه به شرکت ملی داده شود. صبح روز 19 اسفند به منزل ایشان رفتیم. هنگام ورود ما به اتاق ایشان یکی از مشاوران مزبور از نزد ایشان بیرون آمد. دکتر مصدق به محض ورود ما از جا بلند شد و با حالت آشفته گفت: دیدید که اینها باز نقشه ای برای محکوم کردن ما طرح کردند. دکتر مصدق نمی خواست بیش از این در این باب بحث شود. سهام السلطان و اینجانب به دفتر شرکت رفتیم و چون همه همکاران در شرکت، پیشنهاد مورد بحث را رضایت بخش می دانستند همان روز هیئتی مرکب از مهندس پرخیده، مهندس اتحادیه، حسن رضوی و نگارنده از طرف شرکت نزد مهندس رضوی رفته و نظر مزبور را به تفصیل بیان کردیم. مهندس رضوی نیز با نظر شرکت موافقت کرد و گفت به فوریت در آن باب با نخست وزیر مذاکره خواهد کرد. ولی هیچگونه خبری از اقدام مشارالیه به شرکت نرسیده. اما روز 20 اسفند دکتر شایگان در یک مصاحبه اظهار کرد که اگر آنتونی ایدن گفته است دولت های انگلیس و آمریکا در پیشنهاد های اخیر پافشاری خواهند کرد ما در رد آنها پافشاری خواهیم نمود. "

با یک بررسی همه جانبه می توان نتیجه گرفت که آخرین پیشنهاد مشترک چرچیل - ترومن که در فوریه سال 1953 به دکتر مصدق تسلیم گردید نه تنها کلیه اصول و اهداف ملی شدن صنعت نفت را تأمین می کرد، بلکه با توجه به اوضاع و احوال بین المللی نفت در آن زمان، بهترین پیشنهاد و شرایطی بود که به علت مداخله مؤثر و فشار دولت آمریکا حصول آن امکان پذیر بود. اما با کمال تأسف باید گفت که دکتر مصدق با رد این پیشنهاد یک فرصت طلائی و بی نظیر را از دست داد. به عبارت دیگر اگر طبق علم احتمالات که در بالا به آن اشاره شد، اگر دکتر مصدق آخرین پیشنهاد مشترک چرچیل و ترومن را پذیرفته بود و به عقد قراردادی جدید بر مبنای آن توافق نموده بود، نه تنها اداره کامل تمام عملیات صنعت نفت از همان سال بدست شرکت ملی نفت ایران سپرده شده بود بلکه مسیر تاریخ و سرنوشت سیاسی و اقتصادی و اجتماعی ایران بکلی تغییر می کرد. و باز طبق همان قانون احتمالات نه رویداد 28 امرداد اتفاق می افتاد و نه ملت ایران به بلای " انقلاب شکوهمند " سال 57 دچار می گردید. پس با این توضیحات رویداد 28 امرداد اجتناب پذیر بود.

حال برای روشن شدن این بحث به چند مثال تاریخی که در منطقه خاورمیانه اتفاق افتاده، اشاره می کنیم و نتیجه مقایسه را به عهده وجدان بیدار می گذاریم.

1- سقوط صدام حسین در عراق، علی رغم ثبات بی نظیرش در منطقه را می توان به دلیل عدم تشخیص درست تضادها که در آن چند کشور درگیر بودند، ارزیابی کرد. زیرا صدام حسین در مقابل فشار بین المللی مبنی بر عدم گسترش سلاح های شیمیایی و کوشش در جهت ساختن سلاح های اتمی، بر میزان قدرت خود و کشورهای حامی عرب و افکار عمومی افراطی عربها و عرق ناسیونالیسم عربیسم غره شد و تمامی بازرسان سازمان ملل را از عراق اخراج کرد و در مقابل کشورهای جهان آزاد ایستاد. و تصور می کرد با بوجود آوردن اختلاف در جبهه غرب در این بازی سرنوشت ساز می تواند پیروز شود. اما به قول هنری کسینجر وزیر اسبق ایالت متحده

آمریکا، زمامداری که این تدبیر را نداشته باشد که تصمیم جدی طرف مقابل دعوای خود را تشخیص دهد و آن را در کمال حماقت بلوف سیاسی ارزیابی کند، نادان است و عاقبت دیدیم که چگونه صدام حسین را با آن دبدبه و کیکبه از سوراخ موش بیرون آوردند و به تاریخ سپردند. در حالی که طبق همان قانون احتمالات که در بالا به آن اشاره شد، اگر صدام حسین با جوامع بین المللی در جهت پیشبرد منافع ملی "ممکن" عراق همکاری می کرد امروز به احتمال زیاد صدام حسین با قدرت کمتری حکومت می کرد و یا اینکه در اثر آزاد شدن نیروهای اجتماعی و ترک برداشتن دیوار دیکتاتوری، جایش را به فرد معتدل تری می داد که در هر حال به نفع منافع ملی عراق بود.

2- عدم تشخیص درست تضادها و منافع جهانی در خاور میانه و درک نکردن توازن بین المللی و بهره برداری از فرصت های ممکن در زمان خاص بوسیله یاسر عرفات در جریان صلح فلسطین - اسرائیل سبب شد که عرفات طلایی ترین موقعیت برای رسیدن به آرمان فلسطینیان را از دست بدهد و نیز به سبب طینت زیاده طلبی، طرح صلح کلینتون - بارک را رد کند. طرحی که اگر پذیرفته می شد، فلسطینیان به حقوق حقه ی خودشان در عالی ترین شکل ممکن می رسیدند. طرحی که تکرار آن شاید سالها طول بکشد تا دوباره فلسطینیان حسن نیت خودشان را ثابت کنند و دوباره به آن نزدیک شوند. اما عرفات با زیاده خواهی های خود و همچنین درک نکردن موقعیت اسرائیل و جهان این فرصت ممتاز را از دست داد و از آن روز مرگ تاریخی اش به شمارش افتاد. بطوری که از آن تاریخ تا مرگ عرفات صدها فلسطینی و اسرائیلی به دلیل همین سهل انگاری و خبط تاریخی کشته شدند و خانه ها و شهر های چندی ویران گشتند. و عاقبت، عرفات به دنبال این شکست از غصه، دق مرگ شد.

ملاحظه می کنیم که تاریخ به ندرت فرصت ایجاد می کند، اما فقط این سیاستمداران مجرب و مدبر هستند که از فرصت های بدست آمده استفاده می کنند و جهشی تاریخساز به سوی آینده ای شکوفا انجام می دهند. و طبیعی است که هر سیاستمداری اگر نتواند از فرصت های مناسب نهایت بهره برداری را به نفع خود و کشورش بکند از جرگه عمل خارج می شود و بایستی جایش را سیاستمدار دیگری با سیاست نوین به عهده بگیرد.

3- همگی می دانیم که رژیم جمهوری اسلامی از فردای به قدرت رسیدن برای بقای قدرت خود احتیاج به سرکوب در داخل و بحران آفرینی در خارج داشت. هرچند چنین سیاستی در کوتاه مدت موفقیت آمیز بود زیرا توانست از طریق دامن زدن به اختلافات درون نیروهای آزادیخواه، بین آنها شکاف بیاندازد و آنها را مقابل هم قرار دهد. بر این پایه بود که رژیم جمهوری اسلامی با دانه پاشیدن برای "توده ایها" و "اکثریتها"

آنها را به سمت خود کشانید و با همکاری آنها نیروهای مقابل را بطرز بی رحمانه ای سرکوب کرد و وقتی که آنها را از میدان بدر کرد نوبت به همان "توده ای" و "اکثریتی" رسید که آنها را بدون مقامتی به درون "بهشت برین زحمتکشانش" پرتاب کرد. اما رژیم برای پیشبرد این مقصود در داخل، احتیاج به بحران آفرینی در خارج داشت تا بتواند بر سرکوب داخلی سرپوش بگذارد. نمونه اش ادامه جنگ با عراق، صدور انقلاب به کشورهای اسلامی، صدور تروریسم در منطقه خاور میانه و سراسر جهان و در کنارش عملکردی بغایت وحشی گرایانه و ضد قوانین بین المللی، چون اشغال سفارت آمریکا و به گروگان گرفتن همه ی کارکنان آنها بود که همگی از مصنوعیت سیاسی برخوردار بودند.

به موازات سرکوب در داخل ایران و بحران آفرینی در خارج، مخفیانه از آماده سازی و ساختن سلاح های اتمی غافل نبود و این عمل جنایتکارانه را حدود دو دهه از انظار بین المللی مخفی نگه داشت. امروز ولی پس از پشت کردن مردم به رژیم و پائین افتادن طشت رسوایی و بی اعتبار شدن اصلاح طلبان دروغین و بر ملا شدن همه نیرنگهای رژیم و اعتراض شکوهمند مردم سرفراز ایران به بهانه ی تقلب در انتخابات اخیر که نوک حمله شان را متوجه ی تمامیت حکومت اسلامی کرده اند، جمهوری اسلامی برای بقای

حاکمیت ننگینش چاره را در این اندیشیده است که برای بیمه کردن خود دست به تولید سلاح اتمی بزند. و این همان خط فرمز کشورهای جهان آزاد است که اجازه نمی دهند حاکمان جنایت کاری حکومت اسلامی به اینگونه سلاح ها دسترسی پیدا کنند و این بحرانی است مرگبار که حلقوم رژیم را در دست می فشارد. طبیعی است که عدم تشخیص تضادها که حکومت اسلامی را با کشورهای جهان آزاد و منطقه درگیر می کند، میتواند سرنوشت شومی را برای رژیم رقم بزند که منافع ملی کل ایران را با جان و مال مردم به خطر بیاندازد.

نمونه اش تصویب چهار قطعنامه ی شورای امنیت سازمان ملل مبنی بر تحریم تدریجی حکومت اسلامی، تحریم بنزین و تحریمات اقتصادی و پر رنگ تر شدن سایه ی جنگ بر فراز آسمان ایران است.

در حالی که اگر رژیم جمهوری اسلامی طبق همان قانون احتمالات با جوامع بین المللی

همکاری کند و از تروریسم دست بردارد و قوانین حقوق بشر را رعایت کند و به خواسته های ملت ایران احترام بگذارد به احتمال زیاد با قدرت کمتری می تواند حکومت کند و با پس از باز شدن فضای باز سیاسی و اجتماعی بوسیله مردم جارو شود که در هر حال به نفع کل منافع ایران و مردم است. اما آیا این رژیم با این کارنامه ی جنایتکارانه اش می تواند از پس این تضادها در عالی ترین شکلش بر بیاید؟

به عقیده نگارنده این رژیم به سرنوشت صدام حسین دچار خواهد شد زیرا به خوبی می داند که مردم پس از ایجاد کوچکترین روزنه ای این جرثومه های پلیدی را به قعر تاریخ پرتاب می کنند. این را هم بگویم که هرگونه انقافی که برای ایران و ایرانی بیفتد، مقصر اصلی فقط رژیم جمهوری اسلامی است و سپس کسان و یا نیروهایی است که از این رژیم به هر شکلی حمایت می کنند.

مثال اتمی شدن ایران و به هم خوردن موازنه قدرت در جهان یکی از دلایلی است که می شود آن را با جریان ملی شدن نفت مقایسه کرد. این حرکت هم مانندی زیادی با حرکت ملی شدن نفت دارد. یعنی اگر آقای دکتر مصدق برای حل مسئله نفت با انگلیس درگیر بود، اجازه نداشت موازنه با قدرت های دیگر جهان را نادیده بگیرد بویژه آنکه در آن شرایط، جهان از دو قطب متخاصم تشکیل شده بود و ایران همسایه خرس شمالی یعنی قطب کمونیسم بود و هر گونه بی تدبیری و عدم دور اندیشی در مورد مسائل جاری مملکت و ارتباط آن با موازنه قدرت در جهان، می توانست ایران را در کام خرس شمالی فرو ببرد که اگر چنین می شد، امروز سرنوشت دیگری داشتیم. از طرف دیگر چنین سیاست نابخردانه نظم نوین جهانی و موازنه آن را به هم می ریخت. زیرا تمامی تلاش قدرت جهان آزاد این بود که پای کمونیسم و یا شوروی به آبهای گرم نرسد. به همین جهت برای از دست ندادن کشور ایران که تا آن زمان در جبهه غرب جای داشت، حاضر بودند حتی با فدا کردن موضعی و پذیرش ریسکی مقطعی و مورد سرزنش قرار گرفتن در افکار عمومی، نگذارند منافع عالیله جهانی به خطر بیفتد. به همین دلیل 28 امرداد اجتناب ناپذیر بود. زیرا دکتر مصدق حاضر نبود کوچکترین انعطافی از خود نشان دهد.

حال که به اینجا رسیدم مایل هستم یک نقل قول تاریخی را که در یک میهمانی از زبان یکی از دوستان دانشمند و ادیب شنیدم و بی ارتباط با موضوع مورد بحث نیست، به اطلاع علاقه مندان به تاریخ ایران برسانم. او می گفت در ملاقاتی که به مناسبتی با آقای سید حسن تقی زاده داشته است، پس از صحبت های مقدماتی که در ارتباط با کارش بود از او سؤال کردم که آیا شما واقعاً جاسوس انگلیس هستید؟ در مقابل این سؤال، آقای تقی زاده خنده ای کرد و گفت، آخر چه دلیلی دارد که من جاسوس انگلیس باشم؟ و چنین برجسب هایی، انگلی است که توده ایها برای خراب کردن امثال من می زنند. زیرا من و همفکران من براین عقیده هستیم که چون کشوری ضعیف هستیم، برای گرفتن

حقمان باید با گام های سنجیده حرکت کنیم و نگذاریم که آنها نسبت به ما بدبین شوند. و وقتی که در مواضعمان مسلط تر شدیم، می توانیم برای گام های بلندتری در جهت کسب حقوقمان خیز برداریم و معتقد بود که در جریان ملی شدن صنعت نفت همین توصیه را به دکتر مصدق کرده است که بایستی با گام های سنجیده جلو رفت و موازنه قدرت جهانی را در نظر گرفت. بنا براین ملاحظه می کنیم که تشخیص و درک موازنه قدرت جهانی، اصلی است که عدم رعایت از آن باعث نابودی سیاستمدار و سیاست گذار می شود.

اشتباه بزرگ دیگر دکتر مصدق در آن روزهای بحرانی نپذیرفتن دست خط محمدرضا شاه مبنی بر خلعش از نخست وزیری بود که بوسیله فرستاده شان ارتشید نصیری به دکتر مصدق ابلاغ شده بود. زیرا شاه به لحاظ قانونی این حق را داشت که برای جلوگیری از بحران، در غیاب مجلس نخست وزیری را عزل و یا معرفی کند. بنا براین دستگیر کردن فرستاده شاه در آن شرایط، بحران را شتاب بخشید و سبب شد هرج و مرجی در ایران صورت بگیرد که نمونه اش پایین کشیدن مجسمه رضاشاه و شعارهای توهین آمیز علیه خانواده پهلوی و اعلام جمهوری دموکراتیک بوسیله حزب توده بوده است. بد نیست بدانیم که دکتر مصدق خبر درست این واقعه یعنی نپذیرفتن فرمان عزل از طرف شاه را حتی به هیأت دولت خودش نداد.

در جواب آزموده، دادستان ارتش در دادگاه نظامی، که می پرسد شما پس از دیدن فرمان عزل خودتان چه عکس العملی داشتید، دکتر مصدق جواب می دهد. " ... در اصالت فرمان مشکوک شدم. زیرا اعلیحضرت شاهنشاهی خوب می دانستند که اگر می فرمودند مایل به ادامه خدمت من نیستند، دقیقه ای در خدمت باقی نمی ماندم... تردید در اصالت فرمان سبب شد که اینجانب از پیشگاه ملوکانه توضیحاتی بخواهم. پس از تحقیق معلوم شد اول وقت روز یکشنبه یعنی 25 امرداد از کلاردشت به رامسر و از آنجا به بغداد رهسپار شده اند ( جلیل بزرگمهر، ص 4 ، بخش دوم ).

با این توضیحات باز هم طبق علم احتمالات اگر دکتر مصدق بر فرمان شاه صحنه می گذاشت و

نخست وزیری را واگذار می کرد، مطمئناً رویداد 28 امرداد بوجود نمی آمد و صد البته انقلاب ننگین جمهوری اسلامی بوقوع نمی پیوست و ملت ایران اینچنین گسسته نبودند و دلها، چرکین در درون سینه شان نمی تپید.

### نتیجه:

اینکه امروز بگوئیم آیا 28 امرداد سال 1332 کودتا است یا قیام، شاه خوب بود و مصدق بد و یا مصدق حق داشت و شاه لاحق بود، چه دردی و یا مشکلی از شرایط اکنون ما حل می کند؟ 28 امرداد ماه هر چه بود به تاریخ پیوست و به عنوان یک روز و یا رویداد تاریخی می شود از آن یاد کرد و آموخت.

و تجربه و درسی که از آن می آموزیم، سعی کنیم با همکاری و تحمل یکدیگر، دیگر چنین شرایطی را بوجود نیاوریم. نه اینکه در گذشته در جا بزنیم.

تا پایان تاریخ، ما نمی توانیم از هم گسیخته، پشت مصدق سینه بزنیم، بر سر بگویم که وای چرا مردم به مصدق پشت کردند.

آری بر این باورم که مردم به مصدق پشت کردند و الا چگونه می شود به حرفهای انقلابیون و میلیون باور داشت که کرمیت روزولت و اینتلجنت سرویس به کمک چاقوکشان و رجاله های چاله میدانی، مصدق را سرنگون کردند؟ همه ی ما می دانیم که فاصله 25 امرداد تا 28 امرداد سه روز بیشتر نیست و طبق هیاهوی حزب توده در روز 25 امرداد، سرهنگ نصیری که حامل پیام و دستخط محمد رضاشاه مبنی بر برکناری دکتر محمد مصدق از سمت نخست وزیری بود، بوسیله گارد نخست وزیری دستگیر و بازداشت شد و افتخار توده ایها در این هیاهو این است که از قبل، آمدن سرهنگ نصیری را به اطلاع نخست وزیری رسانده است و بعد اسمش را با کمال وقاحت کودتا نام می گذارد. در حالی که طبق قانون اساسی، شاه قانوناً این اختیار را داشت که نخست وزیر را در غیاب مجلس عزل کند. بنا براین کودتا نامیدن آن حرکت یک حربه ی تبلیغاتی بود که از شیپور حزب توده و با حمایت اربابش در کرملین دمیده شد و دکتر مصدق در این هیاهو دچار یک خیبط تاریخی شد که در کنار خیبط های دیگرش سبب شد مردم از او فاصله بگیرند. و الا توده ایهای که در روز 27 امرداد مجسمه شاه را پائین می کشیدند، کجا بودند؟ و یا آن مردمی که خیابانها را به حمایت از دکتر مصدق سیاه می کردند، کجا بودند؟ شهربانی، ارتش و گارد ویژه نخست وزیری که روز 25 امرداد سرهنگ نصیری را کد بسته بازداشت کرده بودند، کجا بودند؟ فراموش نکنیم که مصدق وزارت جنگ (وزارت دفاع) را در اختیار خود داشت. تازه مگر آمریکا و انگلیس در ایران لشکر پیاده کرده بودند و یا ناوگان دریائی و نیروی زمینی خودشان را در خلیج فارس و یا پشت مرزهای ایران مستقر کرده بودند؟ و آیا اصلاً می شود یک حکومت ملی را با چند چاقوکش و رجاله سرنگون کرد؟ خیر، این مردم بودند که پشت مصدق را خالی کردند، برای اینکه تا آن زمان چند خطای استراتژیک انجام داده بود.

1- نپذیرفتن طرح چرچیل - ترومن - روزولت در رابطه با مسئله نفت

2- اعلام رفراندم برای منحل کردن مجلس شورای ملی که در قانون پیش بینی نشده بود.

3- انحلال مجلس که به لحاظ قانون اساسی از اختیار او خارج بود

4- عدم پذیرش برکناری خود بوسیله فرمان محمد رضاشاه که طبق قانون اساسی این حق برای پادشاه محفوظ بود.

همه این پارامترها در کنار اوضاع نابسامان اقتصادی که کشور را در مرز ورشکستگی پیش برده بود و اوضاع آشفته اجتماعی که توده ایها امنیت آن را به هم زده بودند، سبب شد که در 28 امرداد مردم به خیابان نیابند. متعجبم از اینکه امروز توده ایها و انقلابیون سوپر چپ در کربلای 28 امرداد سینه می زنند و سیاه می پوشند، در حالی که به گواهی تاریخ، هم حزب توده وهم نیروهای چپ آن زمان و پس از آن، مصدق را فردی مرتجع و پادوی امپریالیسم ارزیابی می کردند و مخالف ملی شدن صنعت نفت در سراسر ایران بودند. بلکه در مقابل ملی شدن صنعت نفت در سراسر ایران به رهبری دکتر مصدق،

شعار می دادند که فقط نفت جنوب را ملی کنید. یعنی در پس این شعار، آنها می خواستند نفت شمال، در اختیار اربابشان استالین جنایتکار قرار بگیرد و وفیحانه کشور ایران را به سه حریم تقسیم کرده بودند که یکی حریم شوروی بود که شامل خطه شمالی کشور یعنی از خراسان تا کردستان را در بر می گرفت، دیگری حریم انگلیس نام داشت که شامل صغیجات جنوبی کشور یعنی از سیستان و بلوچستان گرفته تا خوزستان را شامل می شد و سومی حریم ایران نام داشت که فقط شامل استان مرکزی کشور و کویر لوت می شد.

حال این افراد و نیروها برای 28 امرداد اشک تمساح میریزند.

امروز هر ایرانی وطن دوست که به نحوی از انحا در دوران 28 امرداد سال 1332 و پس از آن در آن دخیل بود و یا روشنفکران و سیاسیون، بایستی منصفانه خود را، تاریخ را به قضاوت بنشینند

و ببیند که خودشان چه کردند؟ آیا تمامی اعمال آنها طی این سالیان همیشه درست بوده است و فقط عملکرد سیستم حاکم غلط؟

آیا زمان آن نرسیده است که سیاسیون و روشنفکران دیروزی از خود سؤال کنند که چرا سبب شدند چنین رژیم آدمخواری را جایگزین سیستم پادشاهی با اشکال بسیار ولی منطبق با دنیای امروزی کنند؟ متأسفانه وقتی به خاطرات و گفته های آنها می نگرم، می بینم هیچ کس از آنها از خود انتقاد نکردند و نمی کنند.

شرایط امروز وظیفه سنگینی را بر دوش هر ایرانی خواهان ایرانی آباد، آزاد و دموکراتیک گذاشته است که برای نجات آن از چنگال هیولای زمان، عفریت آخوندیسم (چه معمم و چه مکلا) به پا خیزند. و این وظیفه بیش از همه بردوش نیروهای سیاسی سنگینی می کند که برای بیرون رفتن از معضل اجتماعی کنونی، اختلافات فردی و گروهی حقیر را کنار بگذارند و برای هدفی بزرگتر که همانا آزادی ایران از دست ایلغار مذهبپون حاکم است، دست در دست یکدیگر بدهند و با اتحاد یکپارچه فصل نویسی را در تاریخ ایران زمین بکشایند و طرحی نو در آسمان غم زده ایران در افکنند.

درس بزرگ 28 امرداد و رویداد ملی شدن صنعت نفت این است که تضادهای موجود را تشخیص دهیم و رابطه آن را با موازنه قدرت جهانی درک کنیم. هر گونه غفلت و یکدنده گی کینه توزانه نسبت به گذشته و تعمیم آن به زمان حال، فاجعه ای نصیب کشورمان می کند که جزء افسوس و حسرت قدر نشناختن موقعیت برایمان باقی نمی ماند.

امروز جهان پس از فروپاشی بلوک شرق، نظم نویسی را طلب می کند که لیبرالیسم - دموکراسی حرف اول را می زند و اقتصاد جهانی به سمت ایجاد فرصت مساوی برای همگان پیش می رود که در آن هر که خلاق تر و لایق تر باشد، جذب کار می شود. بنابراین جا دارد که ما ایرانیان در این حرکت شکوهمند و در عین حال شور انگیز جهانی همراه باشیم و منافع عالیه ملی مان را با چنین نگاهی پاسداری کنیم. پر واضح است که رسیدن به این هدف بزرگ ما را ناگزیر می کند که سد پیشرفت کشورمان را که بیش از همه جمهوری اسلامی است، از جلوی پا برداریم. و این مهم میسر نمی شود، مگر با اتحاد تمامی نیروهای آزادیخواه که دل در گرو نجات ایران دارند.

نویسنده: احمد پناهنده

[www.apanahan.wordpress.com](http://www.apanahan.wordpress.com)

[a\\_panahan@yahoo.de](mailto:a_panahan@yahoo.de)

\* علاقه مندان برای اطلاع بیشتر در این باره می توانند به کتاب " خواب آشفته نفت " اثر دکتر محمد علی موحد رجوع کنند.